



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

مصادف با: ۱۹ محرم ۱۴۳۴

موضوع جزئی: معنای عدالت - مسالک چهارگانه - بررسی مسلک اول

جلسه: ۳۵

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم مجموع عبارات فقهاء درباره معنای عدالت در قالب چهار مسلک اصلی قابل دسته بندی می باشد؛ مسلک اول اینکه عدالت عبارت است از عدم ظهور فسق و مسلک دوم اینکه عدالت عبارت از حسن ظاهر است و مسلک سوم اینکه عدالت عبارت است از استقامت عملی و فعلی و مسلک چهارم اینکه عدالت عبارت است از ملکه و کیفیت نفسانیه ای که باعث بر ملازمت تقوا و مروءة است.

دو احتمال در مسلک سوم:

در مسلک سوم یعنی استقامت عملی و فعلی دو احتمال وجود دارد یک احتمال اینکه استقامت فعلی که ناشی از ملکه باشد عدالت محسوب می شود احتمال دوم اینکه صرف استقامت عملی و فعلی عدالت است ولو آنکه ناشی از ملکه نباشد.

بررسی احتمال اول: اگر ما گفتیم استقامت فعلی و عملی یعنی عمل به واجبات و اجتناب از محرمات، اگر ناشی از ملکه باشد عدالت است و گرنه صرف اجتناب از معاصی و عمل و اتیان به واجبات این عدالت نیست و چه بسا قد یتفق اجتناب از معصیت در حالی که ملکه عدالت هم در آن شخص وجود ندارد.

پس اگر کسی گفت عدالت عبارت است از استقامت فعلی و عملی، اگر این استقامت فعلی و عملی را ناشی از ملکه بدانند یعنی بگویند عدالت عبارت است از اینکه کسی واجباتش را انجام بدهد و محرمات را ترک کند ولی به شرط اینکه این اتیان به واجب و اجتناب از معاصی برخاسته از یک ملکه نفسانی باشد نه اینکه هر کسی واجبی را انجام داد و گناهی را ترک کرد عادل باشد ولو اینکه ملکه در درون او ایجاد نشده باشد. اگر کسی این را بگوید این در واقع رجوع به مسلک چهارم می کند و این قول در واقع همان ملکه است هر چند به حسب تعبیر بین آنها تفاوتی وجود دارد چنانچه در عبارت فقهاء بیان کردیم؛ در عبارتی این گونه تعبیر شد: عدالت «هی الملکه النفسانیة الباعثة علی التقوی» و در عبارت دیگری آمده: عدالت عبارت است از «الاستقامة الفعلیة الناشئة عن الملکه» پس در هر دو، محور اصلی عبارت است از ملکه و با ملاحظه این نکته این دو مسلک فی الواقع روح سخنشان یکی است. چون ملکه بما هی و بدون تلبس به عمل و اقتران به طاعت در شرع هیچ اعتباری ندارد (اگر بگوییم که کسی این ملکه را دارد ولی مقترن به عمل به واجبات و ترک محرمات نیست، این اساساً تالی فاسد دارد یعنی اگر بگوییم که ملکه عبارت است از یک کیفیت نفسانی و اصلاً کاری به عمل نداشته باشیم لازمه اش این است که عدالت و فسق در شخص

واحد در زمان واحد اجتماع کنند چون کسی که این ملکه را دارد به اعتبار ملکه به او عادل گفته می‌شود چون فرض این است که ملاک در عدالت ملکه بما هی است لذا شخصی که ملکه را دارد عادل است از طرف دیگر همین شخصی که این ملکه را دارد مرتکب معصیت شود، به اعتبار این گناه کبیره فاسق می‌شود پس در آن واحد این شخص هم عادل است و هم فاسق؛ عادل است چون ملکه بما هی ملاک عدالت است و این ملکه در او موجود است و فاسق است به اعتبار ارتکاب کبیره لذا در آن واحد هم عادل است و فاسق.

نتیجه‌ای که از این مطلب گرفته می‌شود این است که نمی‌توان گفت که ملکه بما هی ملکه در عدالت ملاک و معیار است بلکه در واقع عدالت ملکه‌ای است که مقرون به عمل باشد و نمی‌شود عمل و حالت نفسانی را اساساً جدا کرد لذا هم کسی که می‌گوید عدالت عبارت است از ملکه و هم کسی که می‌گوید عدالت عبارت است از استقامت عملی هر کدام کنار آن یک توضیح دارند؛ علامه حلی می‌گوید عدالت ملکه است ولی در کنار ملکه قید "الباعثة علی ملازمة التقوی" را آورده است یعنی می‌خواهد بگوید عدالت عبارت است از ملکه‌ای که باعث بر عمل است و موجب اتیان واجب و ترک حرام است بنابراین ایشان ملکه بماهی هی را عدالت نمی‌داند. پس علامه و من تبعه که ملاک را ملکه می‌دانند و می‌گویند که عدالت عبارت است از ملکه در واقع عمل و فعل و استقامت عملی و فعلی را ضمیمه می‌کنند و کسانی هم که می‌گویند الاستقامة العملية الناشئة عن الملكة در نظر آنان صرف اجتناب از معاصی و اتیان به واجب عدالت نیست بلکه عدالت یعنی عملی که ناشی از آن حالت نفسانی باشد به همین جهت ما می‌گوییم بنابر یک احتمال مسلک سوم رجوع به مسلک چهارم می‌کند.

بررسی احتمال دوم: اما طبق احتمال دیگر که استقامت عملی می‌تواند ناشی از ملکه نباشد و مجرد عمل به واجبات و ترک محرمات عدالت محسوب می‌شود و لزوماً این گونه نیست که استقامت عملی باید ناشی از ملکه باشد و بدون ملکه هم کسی می‌تواند استقامت عملی داشته باشد در این صورت طبق این احتمال این مسلک سوم یک مسلک مستقل خواهد بود.

همچنین در مورد مسلک اول و دوم نیز گفته شده که این دو یک مسلک هستند یعنی عدم ظهور الفسق با حسن ظاهر یک چیز است؛ گفته‌اند که عدم ظهور الفسق یعنی اینکه کسی از او گناه سر نزنند (فسق به ترک واجب یا به اتیان حرام ظاهر می‌شود) و حسن ظاهر هم عبارت است از اتیان به واجب و ترک حرام پس عدم ظهور الفسق با حسن ظاهر به نظر برخی یکی است ولی به نظر ما متفاوت است.

پس ما این چهار مسلک را می‌توانیم در واقع با یک نظر حداقلی به دو مسلک برگردانیم؛ یک مسلک اینکه عدالت عبارت است از حسن الظاهر و یک مسلک اینکه عدالت عبارت است از حالت و کیفیت نفسانیه، و وجه آن هم این است که اولاً طبق نظر بعضی حسن ظاهر با عدم ظهور الفسق فرقی ندارد و ثانیاً می‌گویند ما استقامت عملی مجرد از ملکه نیست و این با مسلکی که عدالت را عبارت از ملکه می‌داند یکی است لذا دو مسلک باقی می‌ماند. ولی حق همان چیزی است که بیان کردیم و آن اینکه در این مسئله چهار مسلک وجود دارد.

بررسی مسالک چهار گانه:

حال باید به بررسی این چهار مسلک پردازیم تا قول حق و مختار ما در مسئله معلوم گردد. آیا حق قول علامه و من تبع ایشان از متأخرین است یا عدالت استقامت فعلی می‌باشد یا عدالت عبارت است از حسن ظاهر؟

بررسی مسلک اول:

بنابر مسلک اول عدالت یعنی عدم ظهور الفسق البته اسلام هم در کلام ابن جنید آمده ولی آنچه که در این مسلک مهم است عدم ظهور الفسق است چون اسلام فی الواقع در همه مسالک چهار گانه مفروغ عنه است و دیگر نباید آن را یکی از اجزاء حقیقت عدالت ذکر کرد.

این مسلک به نظر دقیق با حسن ظاهر فرق دارد؛ عدم ظهور فسق یعنی اینکه فسق او آشکار نشود. اصلاً فاسق یعنی کسی که معصیت خداوند می‌کند و به او امر و نواهی الهی عمل نمی‌کند؛ قدر متیقن از فاسق مرتکب کبیره است و برخی دایره را تنگتر گرفته و مرتکب صغیره را هم فاسق می‌دانند. کسی که این جهت از او آشکار نشود این شخص عادل است طبق این مسلک؛ اینکه معصیتی از او دیده نشود یک معنای عامی دارد یعنی زنا، تهمت، غیبت و سایر گناهان از او دیده نشود و ترک واجب هم دیده نشود چون ترک واجب هم معصیت است. پس عدم ظهور الفسق یعنی اینکه نه ترک واجب از او دیده شود و نه ارتکاب معصیت.

دلیل:

دلیل بر اینکه معنای عدالت عدم ظهور الفسق است دو روایت است:

روایت اول: یکی خبر علقمه که این روایت را سابقاً هم بیان کردیم (در بحث از اصل اعتبار عدالت) روایت این است: «فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا وَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ عِنْدَكَ شَاهِدَانِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَالسُّتْرِ وَشَهَادَتُهُ مَقْبُولَةٌ وَإِنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ مُذْنِبًا»^۱ طبق این روایت همین که شما خودت نبینی که کسی مرتکب گناه شده یا دو شاهد بر گناه او شهادت نداده باشند «فهو من اهل العدالة و الستر» معنای این عبارت چیست؟ یعنی فسق او را نبینی پس به استناد این روایت کسی که فسق او ظاهر نشده باشد، اهل عدالت است.

روایت دوم: خبر علاء بن سیابه: «رُويَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سِيَابَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ شَهَادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ»^۲.

از امام صادق (ع) در مورد شهادت کسی که با کبوتر بازی می‌کند، سؤال کردم امام (ع) فرمودند: هیچ اشکالی ندارد اگر فسقی از او دیده نشده باشد.

طبق این روایت هم تا مادامی که فسق کسی ظاهر و آشکار نشده شهادتش جائز است و از طرفی شاهد باید عادل باشد و عدالت در شهادت معتبر است. پس از این دو روایت استفاده می‌شود که عدالت به معنای عدم ظهور الفسق است.

۱. وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۵، ابواب الشهادات، حدیث (۱۳) (امالی صدوق، ص ۹۱، حدیث ۳).

۲. وسائل، ج ۲۷، ص ۴۱۳، باب ۵۴، ابواب الشهادات، حدیث (۱) (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۰، حدیث ۸۸).

اشکال:

باید دید که آیا این روایات دلالت بر مدعی می‌کند یا نه؟

صرف نظر از بحث سندی به نظر ما این روایات دلالت بر مدعی ندارند. آنچه که از این روایات استفاده می‌شود مطلبی اعم از مدعی می‌باشد چون باید دید روایات در چه مقامی هستند و ائمه (ع) این مطلب را در چه مقامی بیان فرموده‌اند؛ ائمه (ع) در واقع در مقام بیان حقیقت عدالت نبوده‌اند؛ آنچه که از این دو روایت استفاده می‌شود این است که نشانه‌ها و علامات عادل چیست. سؤال کردند که ما می‌خواهیم به شهادت اینها اخذ کنیم آیا شهادت چه کسی قبول است؟ امام در پاسخ فرموده‌اند شهادت کسی که لم تره بعینک یرتکب ذنباً، اینکه ندیده‌ای مرتکب گناه شده باشد، به چه معناست؟ یعنی کسی که ندیده‌ای گناه کرده می‌تواند شهادت بدهد و این یک طریق است برای معرفت عادل. پس این روایات در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند. همچنین در روایت دوم. لذا در ذیل روایت اول فرموده‌اند فهو من اهل العدالة و الستر این از اهل عدالت شمرده می‌شود یعنی در آن دایره قرار می‌گیرد و این طریق است برای شناختن عدالت او.

پس در مجموع به نظر می‌رسد که از این دو روایت نمی‌توان چنین چیزی را استفاده کرد؛ چنانچه بعداً خواهیم گفت. مشکل بسیاری از روایات هم این است. ما به دنبال فهم حقیقت عدالت هستیم یا شناخت ابزار کشف عدالت؟ این روایات در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند. پس دلیل قائلین به این مسلک تمام نیست.

بحث جلسه آینده: اما علاوه بر اینکه این دلیل تمام نیست این مسلک یک اشکال اساسی دارد که در جلسه آینده به این اشکال که مرحوم شیخ انصاری^۱ بیان فرموده‌اند، إن شاء الله خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. رسائل فقهیه، ج ۲۹، رساله العدالة، ص ۹.